

پایه‌های اجتماعی مسئله‌زن

آکساندرا کولونتای

ترجمه م. س.

چنین بنظر می رسد که مبارزین راه رهایی زن همه برای یک هدف می جنگند- رهایی زن از انقیاد و حصول تساوی حقوق با مردان در تمامی شئون . اگرچه به ظاهر هدف آنان یکی است ولی در نحوه برخورد به مساله و در شیوه مبارزه، آنان به دو اردوگاه تقسیم می شوند. بخش اعظمی مساله زن را تنها یکی از جنبه های مساله عام اجتماعی زمان ما، و راه حل کامل و نهائی آنرا فقط در امحای کامل تناقضات درونی و ذاتی اجتماع کنونی و نارسائی ها و تبعیضات حاصله از آن می دانند. اینان معتقدند که تنها در جامعه ای نوین، سوسیالیستی، که بر ویرانه های جامعه کنونی بنا شده قادر خواهند بود آزادی و برابری را به چنگ آورند، و نه تنها مردان را دشمن اصلی خویش نمی دانند، بلکه به آنان بعنوان همزمان و همقطاران خویش در این مبارزه پیگیر می نگرند. از این موضع است که جنبش پرولتری مساله زن را تحلیل کرده و به روشی انقلابی برای حل آن مبارزه میکند.

دسته دیگر به جنبش بورژوازی-فمینیسم (feminism)- تعلق دارند. پیروان این مشی دچار این توهم اند که می توانند در چهار-چوب نظام موجود، یعنی سرمایه داری، به تساوی و آزادی زن دست یابند. اینان معتقدند که مبارزه زنان برای آزادی، مبارزه ای ماوراء طبقاتی است و تمامی زنان بدون توجه به موقعیت طبقاتی شان می باید زیر پرچم آنان بسیج شده و مبارزه کنند. فمینیست ها بجای آنکه در این نبرد دشمن اصلی خویش را نظام موجود و حامیان آن بدانند، به مردان به مثابه دشمن اصلی و سرکوبگر خود می نگرند. در اینجا قطعاً برای عده ای این سوال پیش میاید که چرا مبارزه زنان نمی تواند در جامعه سرمایه داری جواب نهائی خود را گرفته و کاملاً موفقیت آمیز باشد. ما در این مقدمه سعی می کنیم آن

نکاتی را که ممکن است در مقاله کمی مبهم مانده باشد، به اختصار باز کنیم و به تحلیل آن پردازیم.

آنچه در انقیاد زنان نقش عمده و اصلی را بازی می‌کند، همانا عوامل اقتصادی است. تا آن زمان که زنان کاملاً در تولید اجتماعی سهم نشده و نهاد خانواده به شکل کنونی به حیات خود ادامه می‌دهد، آنان نمی‌توانند به برابری کامل دست یابند.

موقعیت زنان در جامعه سرمایه داری همواره به احتیاجات

سرمایه بستگی دارد. موقعیت آنان بعنوان کارگر خانگی موجب می‌شود

که زنان نه تنها وظیفه فراهم کردن شرایط لازم برای بازتولید نیروی

کار (مراقبت و مواظبت از شوهر و فرزندکارگر)، و پرورش کارگر (تولید

مثل و پرورش کارگران آینده) را بر عهده داشته باشند، بلکه همچنین

خود بخشی از ارتش ذخیره کار را تشکیل دهند. ریشه‌ستم ویژه زنان تحت

نظام سرمایه‌داری در نقش دوگانه‌ای که آنان در این جامعه بعهده دارند،

نهفته است. زنان از یکسو بار سنگین کار خانه را بدوش می‌کشند و از

سوی دیگر، در همان زمان، در تولید اجتماعی در موقعیت پایین تری جای

دارند. این دو جنبه در یک پیوند ناگسستنی قرار داشته، یکدیگر را

تقویت می‌کنند. در این رابطه دقیق‌تر شویم.

آنجا که زنان در کارخانه‌ها، ادارات و غیره کار می‌کنند، کار

آنان کاری است اجتماعی، زیرا در نظام تولیدی سرمایه داری کار

اجتماعی کاریست که تحت حاکمیت سرمایه انجام گیرد. ولی در هر

صورت زنان بعنوان کارگران خانگی در خانه کاری انجام می‌دهند. این

کار خانگی هم از پروسه انباشت سرمایه جداست (مستقیماً باعث

افزوده شدن به سرمایه سرمایه‌دار نمی‌شود) و هم با آن پیوند

(غیرمستقیم) دارد. بعبارت دیگر، کار خانگی با وجود آنکه برای

سرمایه ضروری است، خارج از تولید اجتماعی قرار دارد، یعنی خصوصی

است.

برای درک این نکته اساسی، باید بدانیم که این پدیده همیشه

وجود نداشته است. تنها تحت سرمایه‌داری زنان دو نوع کار، کار

اجتماعی در کارخانه‌ها و غیره، و کار خصوصی در خانه انجام می‌دهند. در

جوامع کمونی اولیه یعنی (collectivist) پیش از بوجود آمدن طبقات و مالکیت خصوصی مساله کاملاً متفاوت بوده است. وظایف خانگی در این جوامع بخش جدانشدنی از تولید اجتماعی بود. کار زنانی که این وظائف را برعهده داشتند مستقیماً یک کار اجتماعی، و بخشی از کل آن محسوب می شد. تقسیم کار از نظر جنسی در خانواده به زن نقش پائین تری نمیداد. انگلس این نکته را بخوبی روشن می کند:

در خانواده قدیمی کمونی، که چندین زوج و بچه هایشان را در برمی گرفت، اداره خانه، که به زن واگذار شده بود، همانقدر کاری عمومی و صنعتی اجتماعاً لازم بود که کار تهیه غذا که بوسیله مردان انجام می شد.

منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت

با گذشت زمان این جامعه عشیرتی کمونی قادر گشت ثروتی مازاد بر احتیاجات خود تولید کند، این اضافه تولید منشاء پیدایش طبقات و مالکیت خصوصی در جامعه گشت و در نتیجه مساله ارث اهمیت یافت. تنها و تنها در این شرایط بود که مساله صورتی دیگر بخود گرفت. اداره خانه کم کم خصلت "کار اجتماعی" بودن خود را از دست داد و همانطور که انگلس می گوید بصورت خدمت خصوصی درآمد:

(تقسیم کار در خانواده) بهمان صورت باقی ماند ولی در این زمان روابط خانگی پیشین وارونه گشت، باین علت که تقسیم کار در خارج از خانواده تغییر کرده بود. همان علتی که پیش از این زن را در خانه برتر کرده بود، یعنی محدود بودنش به کار خانه، اکنون برتری مرد را در خانه تامین می کرد، کار خانگی زن اهمیت خود را در قیاس با کار مرد که تامین معیشت بود از دست داد:

"همان کتاب"

گفتیم که اساس و منشا ستم کشیدگی زن در نظام سرمایه‌داری جدائی کار خانگی از تولید اجتماعی است. این رابطه ("جدائی") را بشکافیم: سرمایه به خرید نیروی کار کارگران و استثمار آن متکی است. در نظام سرمایه‌داری، کار خصوصی زن در خانه، شرط لازم بازتولید نیروی کاری است که شوهر و فرزندان او به سرمایه‌دار فروخته و در طی روزگار در کارخانه و کارگاه و غیره بمصرف می‌رسانند. اگر زن کارهای خانه، این واحد مجزا و منفرد، را انجام ندهد، اگر غذا نپزد، لباس نشوید و وصله نکند، بچه داری نکند و...، آنگاه تمامی این وظایف می‌باید بصورت اجتماعی انجام گیرد. اما بدون بازتولید خصوصی (یا "خانگی") نیروی کار، استثمار سرمایه‌داری ممکن نیست - سرمایه از درون با اجتماعی کردن کار خانه در تناقض است. توضیح این تناقض در حوصله این مقدمه نیست و ما بحث مفصل آنرا به بعد موکول می‌کنیم.

شرط نهائی رهائی زن ایجاد جامعه ایست که در آن مسئولیت باز تولید و مواظبت از اعضای جامعه اجتماعاً انجام گیرد و نه بطور خصوصی. چنین جامعه ای جامعه سوسیالیستی خواهد بود، که پیش شرط ایجاد آن برانداختن سرمایه، امری که پرولتاریا برای آن مبارزه می‌کند می‌باشد. بدین جهت است که زنان غیر پرولتر نیز که برای تحقق آرمان زن پیکار می‌کنند می‌باید به صفوف پرولتاریا در مبارزه علیه سرمایه بپیوندند.

رهائی زن و برابری او با مرد تا زمانیکه زن از کار مولد اجتماعی دور مانده و به کار خانگی خصوصی محدود شده است غیر ممکن باقی می‌ماند. رهائی زن تنها زمانی که او بتواند در تولید وسیع اجتماعی سهمی شود و کار خانگی تنها مقدار ناچیزی از وقت او را به خود اختصاص دهد، ممکن خواهد بود.

"همان کتاب"، تاکیدها از ما است

یکی دیگر از مسائل حاد و پیچیده^۶ مطرح شده در جنبش زنان مساله خانواده است. نهاد خانواده با شکل موجودش مانعی است در راه رهایی زن. باید توجه داشت که آنچه در انقیاد زنان سهم داشته نه خانواده بطور کلی (یعنی روابط انسانی و عاطفی آن) ، بلکه شکل موجود آن ، یعنی خانواده به عنوان یک واحد اقتصادی^۷ است. انگلس خوبی به تحلیل این مساله می پردازد؛ او معتقد است که حتی اگر زنان در جوامع سرمایه داری بتوانند بصورت قانونی حقوقشان را متحقق سازند، هیچگاه برابری اجتماعی واقعی را بدست نمی آورند، مگر آنکه " آن ویژگی خانواده منفرد که آنرا بصورت واحد اقتصادی جامعه در می آورد از بین برود". و اینجا انگلس باز هم همان اجتماعی شدن کار خانه را مد نظر دارد.

جمع بندی تحلیل ما به اینجا منتهی می شود که این دقیقاً سرمایه است که محدودیت مطلق بر اجتماعی شدن کار خانه قرار میدهد و از این طریق موجب شرایط نابرابری زنان و دوام و بقاء این شرایط می گردد. از اینجا کاملاً روشن می شود که مبارزه زنان برای رهایی واقعی ، مستلزم مبارزه ای مستقیم علیه سرمایه است. وجود کار خصوصی و منفرد در خانه ، همراه با موقعیت پائین تر زن در تولید اجتماعی پایه ستم مادی زن را تحت نظام سرمایه داری بنا می کند. رهایی و برابری حقوق زن با مرد تنها در جامعه ای سوسیالیستی ، که در آن تولید برنامه ریزی شده هر نوع جدائی بین تولید ثروت در کل جامعه و باز تولید نوع بشر را از میان می برد، قابل حصول است. تنها با اتخاذ چنین موضعی، یعنی بر مبنای درک پیوند ناگزیر رهایی زن و سوسیالیسم، است که میتوان برای دفاع از منافع زن و رهایی کامل و واقعی او مبارزه کرد.

یکبار دیگر جنبه های از ستم زن که سرمایه از آن بهره می-

جوید را فهرست وار متذکر می شویم:

۱- وظیفه اصلی بچه دار شدن و پرورش بچه (تولید و پرورش

طبقه کارگر) بطور رایگان انجام می شود.

۲- قرار گرفتن بخشی از نیروی کار در خارج از تولید که بر طبق احتیاجات سرمایه به کار کشیده می شود (زنان به مثابه بخشی از ارتش ذخیره کار) .

۳- زنان منبع کار ارزانند.

۴- استفاده از این عوامل توسط سرمایه برای ایجاد شکاف و جدایی در طبقه کارگر.

و از تمام اینها به این نتیجه می رسیم که مساله ستمکشی زن برای طبقه کارگر مساله ای اساسی است. بردگی خانگی زن در خانه، در بازتولید مناسبات اجتماعی سرمایه داری نقشی اساسی بازی می کنند. تفاوت های مابین زنان و مردان کارگر حل نخواهد شد مگر آنکه منافع زنان توسط طبقه کارگر بصورتی بنیادی، یعنی بعنوان دفاع از کل طبقه کارگر مطرح گردد.

یک نکته دیگر را نیز باید به یاد داشته باشیم، مبارزات زنان، در سراسر جهان، در گذشته نقشی حیاتی در جنبشهای انقلابی بازی کرده است. همچنین امروزه، مبارزه برای اصلاحات و بهبودهایی چون حقوق مساوی در مقابل کار مساوی، ایجاد مهد کودک، کم کردن تبعیضات حقوقی و مدنی از قبیل آزادی ازدواج و طلاق برای زن و مرد بطور مساوی و غیره، در مبارزه انقلابی طبقه کارگر بطور کلی نقش پر اهمیتی بازی می کنند.

در مرحله کنونی انقلاب کشور ما که زنان، همراه با طبقات زحمتکش، روشنفکران دموکرات و انقلابی و خلقهای تحت ستم مورد تهاجم قرون وسطایی ارتجاع حاکم قرار گرفته و صرفنظر از طبقه ای که بدان تعلق دارند، از بدیهی ترین حقوق خود محروم می گردند، می توانند و باید حول خواستهای دموکراتیکی از قبیل حق ازدواج و طلاق مساوی با مردان، حق کار، دستمزد مساوی در برابر کار مساوی، رفع تبعیض جنسی در انتخاب شغل، بالا بردن سن ازدواج و ...، برای پیشبرد مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی زحمتکشان کشور بسیج گردند.

زنان باید به خاطر داشته باشند که اولاً پیروزی این مبارزه انقلابی تنها به رهبری طبقه کارگر، این تنها طبقه سازش‌ناپذیر و تا به آخر انقلابی، امکان‌پذیر است؛ و ثانیاً "تحقق این قبیل حقوق دموکراتیک و دستیابی به آزادی حقیقی و مطلق تنها با تحقق جامعه سوسیالیستی امکان‌پذیر است. لنین می‌گوید:

سمکوفسکی (Semkovsky) و کیفسکی (Kievsky) هر دو، در بحث خود پیرامون مساله طلاق، از درک مساله عاجزند و جوهر آن را نادیده می‌گیرند، فی‌المثل، تحت نظام سرمایه‌داری حق طلاق، مانند کلیه حقوق دموکراتیک دیگر بدون استثناء، مشروط، مقید، محدود، صوری و صعب‌الحصول است. با اینحال هیچ سوسیال دموکرات اصلی کسی را که حق طلاق را نفی می‌کند دموکرات بشمار نمی‌آورد، چه رسد به سوسیالیست. اصل مطلب همینجا است. "دموکراسی" کلاً عبارت است از اعلام و تحقق "حقوقی" که تحت سرمایه‌داری تحقق آنها محدود و نسبی است. اما بدون اعلام این حقوق، بدون مبارزه برای معرفی آنها، هم اکنون و بلافاصله، بی‌آنکه توده‌ها را در پرتو این مبارزه آموزش دهیم، سوسیالیسم غیر ممکن است.

کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی

در پایان امیدواریم که این ترجمه بتواند گوشه‌هایی از مساله پیچیده ستم‌کشیدگی زن را برای زنان زحمتکش و مبارز و همچنین کمونیستها، این پیشاهنگان آزادی طبقه کارگر، در مبارزه شان برای آزادی و برانداختن استثمار سرمایه روشن نماید. به امید آنروز که مبارزه طبقاتی کارگران به نتیجه رسیده، استثمار را برانداخته، و زنان را به‌مراه مردان آزاد ساخته باشد.

پایه‌های اجتماعی

مسئله زن

معتقدین به ماتریالیسم تاریخی در حالیکه ویژگیهای طبیعی هر جنس را کاملاً می‌پذیرند و تنها خواستار آن هستند که به هر فرد، زن یا مرد، حقیقتاً فرصت تعیین سرنوشت خود در وسیع‌ترین و آزادترین ابعادش داده شود و گسترده‌ترین زمینه‌ها برای بسط و تحقق تمامی استعدادهای طبیعی او فراهم گردد، غرقه شدن در بحث‌برتری یک جنس بر جنس دیگر، یا سنجش مغزها با ترازو و مقایسه ساختمان روانی مرد و زن را به اساتید بورژوا می‌سپارند. پیروان ماتریالیسم تاریخی، وجود مساله خاصی بنام مساله زن را، جدا از مساله عام اجتماعی دوران ما، قبول ندارند. آنچه در انقیاد زنان دخیل بود عوامل اقتصادی خاصی است و کیفیات طبیعی در این پروسه عامل درجه دومی را تشکیل می‌دهاند. تنها امحای کامل این عوامل (اقتصادی)، تنها تطورات نیروهائی که در یک مقطع زمانی معین در گذشته به انقیاد زنان دامن زده است، می‌تواند بطریقی بنیادی در موقعیت اجتماعی آنان تاثیرگذارده و آنرا تغییردهد. بعبارت دیگر، زنان تنها در دنیایی که بر شالوده اجتماعی و تولیدی نوینی سازمان یافته باشد قادرند به آزادی و تساوی حقیقی دست یابند.

با این حال، این بدان معنا نیست که بهبودی‌های نسبی در زندگی زن، در چهارچوب نظام نوین (نظام سرمایه‌داری - م) غیرممکن است. حل ریشه‌ای مساله کارگران تنها با بازسازی کاملاً دیگرگونه مناسبات تولیدی نوین امکان پذیر است، اما آیا این می‌بایست مسا را از فعالیت برای اصلاحاتی که مبرمترین منافع پرولتاریا را برآورده

می سازد باز دارد؟ برعکس، هر توفیق تازه طبقه کارگر نشاندهنده این است که بشریت یک قدم به قلمرو آزادی و تساوی اجتماعی نزدیکتر شده است: هر حقی که زن بدست می آورد او را یک قدم به هدف مشخص رهایی کامل نزدیکتر می سازد. ۰۰۰۰۰

این سوسیال دموکراسی بود که برای اولین بار خواست برابری حقوق زن و مرد را در برنامه خود گنجانید؛ حزب سوسیال دموکرات در در نشریات و سخنرانی های خود همیشه و همه جا خواستار لغو محدودیت های که متوجه زنان است می شود؛ این تنها نفوذ حزب بوده که احزاب دیگر و حکومت را مجبور ساخته است اصلاحاتی به نفع زنان بعمل آورند. و در روسیه این حزب صرفاً در مواضع تئوریک خود نیست که مدافع حقوق زنان است، بلکه همواره و همه جا به اصل تساوی زنان وفادار میماند. در این صورت چه چیزی " طرفداران تساوی حقوق" را از قبول پشتیبانی این حزب قوی و با تجربه باز می دارد؟ حقیقت امر اینست که هر قدر هم که این طرفداران تساوی حقوق "رادیکال" باشند، هنوز به طبقه بورژوازی خود وفادارند. در حال حاضر کسب آزادی سیاسی شرطی لازم برای رشد و قدرت یافتن بورژوازی روسیه است؛ بدون آن مثل اینست که رفاه اقتصادی گروه اخیریکسره برهنه بنا شده باشد. خواست تساوی سیاسی برای زنان ضرورتی است که از خود زندگی نشأت می گیرد. شعار " دسترسی به حرفه ها" دیگر کافی نیست؛ تنها شرکت مستقیم در حکومت کشور است که نوید کمک به ارتقاء موقعیت اقتصادی زن می دهد. از همین رو است اشتیاق شدید زنان بورژوازی متوسط برای برای گرفتن حق رای و نیز دشمنی شان با نظام بوروکراتیک جدید.

معدالک، فمینیست های ما از نظر خواستهایی که برای تساوی سیاسی مطرح می کنند درست مثل خواهران خارجی شان هستند، افق وسیعی که دانش سوسیال دموکراسی گشوده است برای آنان بیگانه و غیر قابل درک باقی می ماند. فمینیست ها تساوی را در چهارچوب جامعه طبقاتی موجود می جویند؛ به اساس این جامعه بهیچوجه حمله نمی کنند. آنان

به منظور کسب حقوق ویژه‌ای برای خود پیکار می‌کنند، بدون آنکه حقوق و امتیازات ویژه موجود را به مبارزه بطلبند. ما نمایندگان جنبش زنان بورژوا را متهم نمی‌کنیم که از درک مساله عاجزند، چراکه دیدگاه‌های آنان ناگزیر از موقعیت طبقاتی شان ناشی می‌شود: . . .

مبارزه برای استقلال اقتصادی

ابتدا باید از خود بپرسیم که آیا یک جنبش واحد از زنانی متحد در جامعه‌ای که بر تضادهای طبقاتی بنا شده امکان وجود دارد؟ این حقیقت که زنانی که در جنبش‌های رهائی بخش شرکت می‌کنند نمایانگر یک توده همگون نیستند، بر هر شاهد بیطرفی روشن است.

دنیای زنان درست مثل دنیای مردان به دو اردوگاه تقسیم می‌شود: منافع و آرمانهای یک گروه از زنان، آنها را به طبقه بورژوا نزدیک می‌سازد؛ درحالیکه گروه دیگر با پرولتاریا پیوند نزدیک دارد، و رهائی طلبی‌هایش مستلزم حل کامل مساله زن است.

بنابراین، اگرچه هر دو اردوگاه شعار عام "آزادی زنان" را دنبال می‌کنند، اهداف و منافع متفاوت دارند. هر گروهی ناخودآگاه نقطه شروع را منافع طبقه خود قرار می‌دهد؛ این نقطه شروع، رنگ طبقاتی خاصی به اهداف و وظائفی که آن گروه برای خود قائل است می‌بخشد. هر قدر هم که خواست‌فمینیست‌ها در ظاهر رادیکال باشد، بنا بر این حقیقت را از نظر دور داشت که آنان به سبب موقعیت طبقاتی شان، قادر به مبارزه برای تغییر بنیادی ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه معاصر، که بدون آن آزادی کامل زن نمی‌تواند وجود داشته باشد، نیستند.

اگر در شرایط معینی وظایف کوتاه مدت زنان تمام طبقات بر هم منطبق شوند، اهداف نهائی این دو اردوگاه، که در درازمدت جهت و تاکتیک‌های لازم برای جنبش را تعیین می‌کنند، شدیداً با یکدیگر مغایرت دارند. درحالیکه برای فمینیست‌ها دستیابی به حقوق مساوی با

مردان در چهارچوب دنیای سرمایه‌داری کنونی ، هدفی درخود و باندازه کافی مشخص را متجلی می‌سازد ، تساوی حقوق در شرایط حاضر ، برای زنان پرولتر صرفا وسیله ای است در راه پیشبرد مبارزه علیه بردگی اقتصادی طبقه کارگر ، فمینیست‌ها مردان را دشمن اصلی خویش می‌بینند ، چراکه مردان به ناحق کلیه حقوق و امتیازات را برای خود ضبط کرده‌اند ، و برای زنان تنها زنجیر و وظیفه گذاشته‌اند ! بزعم آنان پیروزی وقتی حاصل است که امتیاز ویژه‌ای که پیش از این منحصر جنس مرد از آن بهره‌مند بود ، به "جنس لطیف" تفویض شود . زنان پرولتر نظر دیگری دارند . آنان مردان را دشمن و سرکوبگر خود نمی‌بینند ، برعکس ، زنان پرولتر مردان را همکاران خود می‌دانند ، همکارانی که در مشقت کار پر زحمت روزانه با آنها سهیم‌اند و دوش بدوش آنان برای آینده‌ای بهتر می‌جنگند ، زن و همقطار مردش هر دو برده همان شرایط اجتماعی‌اند ، زنجیرهای منفور سرمایه‌داری خواستهایشان را به یکسان سرکوب و آنان را از خوشی‌ها و لذایذ زندگی به یکسان محروم می‌سازد . درست است که چندین جنبه خاص نظام معاصر با سنگینی دو برابر بر دوش زنان قرار دارد ؛ این نیز درست است که شرایط کار مزدوری گاهی زنان کارگر را به رقیب و حریف مردان مبدل می‌کند ، لیکن در این موقعیت‌های نامطلوب طبقه کارگر می‌داند که گناهکار کیست

کارگر زن ، که مثل برادرش در بدبختی بسر می‌برد ، از آن هیولای با اشتهای سیری ناپذیر که شکمبه کریهش را در جامه زربفت می‌پیچد ، و در حالیکه فکر و ذکرش مکیدن شیره جان قربانیانش و فریه شدن بقیامت جان ملیونها انسان است ، با ولعی یکسان بر مرد و زن و بچه چنگ می‌اندازد ، متنفر است . هزاران رشته مرد و زن کارگر را به یکدیگر پیوند می‌دهد . از طرف دیگر ، آمال زن بورژوا بنظر غریب و غیرقابل درک می‌آید . این آمال گرما بخش قلب پرولتاریا نیست ؛ به زن پرولتر نوید آن آینده روشنی را که چشمان تمامی بشریت تحت استثمار به آن دوخته شده است نمی‌دهد

البته، هدف‌گایی زنان پرولتر، آنان را از خواست‌اعتلای مقام-شان حتی در چهارچوب‌نظام بورژوازی حاضر باز نمی‌دارد، اما راه‌تحقق این خواست‌ها دائما بوسیله موانعی که از همان ماهیت‌سرماپسه داری‌نشأت‌مبگیرد سد می‌شود. یک‌زن، تنها در دنیایی که در آن کاراجتماعی شده باشد، در دنیایی از عدالت و هماهنگی است که می‌تواند حقوق مساوی داشته و حقیقتا آزاد باشد. فمینیست‌ها نمی‌خواهند و نمی‌توانند این را بفهمند؛ این چنین بنظرشان می‌رسد که وقتی تساوی رسسما و قانونا پذیرفته شود، آنان قادر خواهند بود جایی راحت در دنیای‌کهنه ستم، بردگی و بندگی، دنیای اشک و مشقت، برای خود بدست‌آورند. و این تا حدی درست است. برای اکثریت زنان پرولتر، تساوی حقوق بسا مردان تنها بمعنای سهم مساوی در نابرابری است، لیکن بروی "معدودی دست‌چین"، بروی زنان بورژوا، واقعا درهائی را به حقوق و امتیازات بی سابقه وجدیدی می‌گشاید، حقوق و امتیازاتی که تاکنون تنها مردان طبقه بورژوا از آن بهره‌مند بوده‌اند. اما هر امتیاز جدیدی که زن بورژوا بدست می‌آورد، در حکم سلاح جدید دیگری است برای استثمارخواهر جوائترش، سلاخی که فاصله بین زنان متعلق به دو اردوگاه اجتماعی متقابل را همچنان زیادتر می‌کند. منافعشان در تعارض‌شدید تر، و آرمان‌هایشان در تضاد آشکارتری خواهد افتاد.

پس، کجاست آن "مساله عام زن"؟ کجاست آن یکپارچگی وظائف و آرمان‌هائی که فمینیست‌ها درباره‌اش این چنین داد سخن می‌دهند؟ نگاهی هوشیارانه به واقعیت‌نشان می‌دهد که چنین یکپارچگی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. فمینیست‌ها به عبث می‌کوشند به خود اطمینان دهند که "مساله زن" هیچ ربطی به حزب‌سیاسی ندارد و بقول یکی از فمینیست‌های رادیکال آلمانی، "حلش‌تنها با مشارکت کلیه احزاب و تمامی زنان امکان پذیر است"؛ منطق حقایق ما را وادار می‌کند این توهم آسایش‌بخش فمینیست‌ها را رد کنیم... .

شرایط و اشکال تولید، زنان را در سراسر تاریخ بشر به‌اتقیاد

درآورده و بتدریج آنان را به موقعیت ستم کشیدگی و وابستگی ، که آنان تا این زمان در آن بسر می برده اند ، تنزل داده است . دگرگونی عظیمی در تمام ساختار اجتماعی و اقتصادی لازم بود تا زنان بتوانند اهمیت و استقلال از دست رفته را بدست آورند . مسائلی که زمانی در نزد بیشتر متفکرین صاحب نظر بسیار مشکل می نمود ، اکنون توسط شرایط تولیدی بیجان اما قدرتمند حل شده است . همان نیروهای بی که هزاران سال زنان را به بردگی کشیده بود ، اکنون در مرحله بالاتری از تکامل ، آنان را در مسیر آزادی و استقلال به جلو سوق می دهد . . .

تقریبا در اواسط قرن نوزدهم بود که مساله زن نزد زنان طبقات بورژوا - مدتهای مدید بعد از آنکه زنان پرولتر قدم به عرصه کار گذارده بودند - اهمیت یافت . بر بستر این موفقیت های غول آسای سرمایه داری ، امواج خروشان احتیاج ضربات خود را بر طبقات متوسط مردم وارد کرد . تحولات اقتصادی موقعیت مالی خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط را بی ثبات ساخته بود ، زنان بورژوا بر سر یک دوراهی خطرناک و تهدید کننده بودند ؛ اینکه یا فقر را بپذیرند ، و یا حق کار کردن را بدست آورند . همسران و دختران این گروه های اجتماعی شروع به کوبیدن در دانشگاه ها ، سالن های هنری ، کانون های انتشاراتی و ادارات کردند و به مشاغلی که برویشان گشوده شده بود هجوم آوردند . خواست زنان بورژوا برای یافتن راهی بسوی علم و بهره گیری بیشتر از فرهنگ ، نتیجه یک نیاز ناگهانی و رشد یابنده نبود ، بلکه از همان مساله " نان روزانه " سرچشمه می گرفت .

زنان بورژوا ، از همان ابتدا با مقاومت شدید مردان روبرو گشتند . نبرد لجوجانه ای مابین مردان حرفه ای وابسته به " مشاغل راحت و بی دردسر " و زنان مبتدی در تحصیل نان روزانه ، در گرفت . این مبارزه مبارزه منجر به پیدایش " فمینیسم " - یعنی تلاش زنان بسورژوا برای با هم بودن و روی هم گذاشتن نیروهایشان در جنگ علیه دشمنان ،

علیه مردان - گردید. این زنان همینکه پای به عرصه کار نهادند با افتخار به خود لقب "پیشاهنگ جنبش زنان" دادند. فمینیست ها فراموش کردند که در زمینه بدست آوردن استقلال اقتصادی، مثل سایر زمینه ها، آنان در واقع پا جای پای خواهران جوانترشان می گذارند و جلو می روند، فراموش کردند که در واقع محصول تلاشهای دستان تاول زده آنان را درو می کنند.

پس آیا واقعا ممکن است که از پیشقدمی فمینیست ها در راه کار کردن زنان سخن گفت، وقتی که در هر کشوری صدها هزار زن ^{لتر} پرو پیش از آنکه جنبش زنان بورژوا اصلا متولد شده باشد به کارخانه ها و کارگاه ها هجوم آورده، و شاخه های صنعتی را یکی بعد از دیگری تسخیر کرده بودند؟ اینکه زنان بورژوا توانستند موقعیت مستقلی، که فمینیست ها از آن اینهمه بخود می بالند، در جامعه بدست آورند، از برکت برسمیت شناختن کار کارگران زن در بازار جهانی بود...

ذکر حتی یک نمونه در تاریخ مبارزه زنان پرولتر برای بهبود شرایط مادیشان، که در آن جنبش عمومی فمینیست ها سهم چشمگیری ادا کرده باشد، مشکل است. آنچه زنان پرولتر در زمینه بالا بردن سطح زندگی شان بدست آورده اند، نتیجه تلاشهای طبقه کارگر بطور اعم، و تلاشهای خودشان بطور اخص بوده است. تاریخ مبارزه زنان کارکن برای شرایط بهتر کار و برای یک زندگی آبرومندانه تر، در حکم تاریخ مبارزه پرولتاریا برای آزادی خویش است.

چه چیز دیگری، اگر نه ترس از انفجار مهیب ناراضیهای پرولتری، کارخانه داران را وادار می کند قیمت کار را بالا ببرد، ساعات کار را کاهش دهد و شرایط بهتری برای آن ایجاد نماید؟ چه چیز دیگری، اگر نه ترس از "ناآرامی های کارگری"، حکومت را متقاعد می سازد که قوانینی برای محدود کردن استثمار کار بوسیله سرمایه برقرار سازد؟... در دنیا حتی یک حزب وجود ندارد که دفاع از زنان را بمانند حزب سوسیال دمکرات برعهده گرفته باشد. کارگرن اول و مقدم بر هر چیز عضوی از طبقه کارگر است، و هرچه موقعیت و رفاه عمومی هر عضو خانواده پرولتاریا رضایت بخش تر باشد، درد را ز مدت بحال کل طبقه

کارگر سودمندتر خواهد بود....

در مقابله با مشکلات اجتماعی فزاینده ، مبارز صادق آرمان (کارگری - م) باید در حیرت غم انگیزی فرو رود . زن مبارز راه آرمان کارگری پی می برد که آنچه جنبش عمومی زنان برای زنان پرولتر انجام داده تا چه اندازه ناچیز ، و این جنبش در بهبود بخشیدن به شرایط کار و زندگی طبقه کارگر تا چه اندازه ناتوان است . آینه‌ی بشریت در چشم آن زنانی که برای تساوی می‌جنگند ، ولی جهان بینی پرولتری را برنگزیده‌اند ، یا ایمانی را سخ به تولد یک نظام اجتماعی متکامل تر ندارند ، باید تیره ، یکنواخت یا بی ثبات جلوه‌کنند . در حالیکه به زعم اینان نظام سرمایه داری کنونی جاودانه باقی میماند ، آزادی قاعدتاً باید بنظرشان ناقص و محدود بیاید . چه دل‌سردی می‌باید گریبانگیر با فکرترین و حساس‌ترین اینگونه زنان شود . تنها طبقه کارگر قادر است روحیه خود را در این دنیای نوین با روابط اجتماعی غیر انسانی حفظ کند . این طبقه با قدم‌های محکم و حساب شده بی وقفه بسوی هدفش پیش می‌رود . طبقه کارگر ، زنان کارگر را بصوف خود می‌کشاند . زن پرولتر دلیرانه پای در راه پر خا روخس کار کردن می‌نهد . زانوان خسته‌اش زیر سنگینی تن کوفته‌اش می‌شکند . راهش راهی است پر از مسائب خطیر ، با جانوران درنده در اطراف .

ولی تنها با درپیش گرفتن این راه است که زن می‌تواند به آن هدف دور اما جذاب - آزادی حقیقی‌اش در دنیای نوین کار - دست یابد . زن پرولتر که تا چندی پیش برده‌ای بی حقوق ، پایمال و تحقیر شده بود در طول این راه پیمائی دشوار خود به سوی آینده روشن ، می‌آموزد که گریبانش را از ذهنیت بردگی رها کند ؛ قدم به قدم خود را به کارگری مستقل ، به شخصیتی مستقل و آزاد در عشق ، بدل سازد . این او است که با جنگیدن در صفوف پرولتاریا حق کار کردن را برای زنان به چنگ می‌آورد ، این او است ، این "خواهر جوانتر" است که زمینه را برای تولد زن "آزاد" و "مساوی" آینده آماده می‌کند .

پس ، به چه دلیل ، کارگر زن می‌بایست در پی اتحاد با فمنیست های بورژوا باشد ؟ در صورت عقد چنین اتحادی بُرد ، در حقیقت ، بسا

کیست؟ مطمئناً با زن کارگر نیست، زن کارگر خود ناجی خویش است؛ آینده‌اش در دست خود اوست. زن کارکن منافع طبقاتیش را پاسداری می‌کند و عبارت پردازیهای پرطمطراق در اطراف "دنیایی که تمامی زنان در آن سهم هستند" فریبش نمیدهد. زن کارکن نباید فراموش کند، و فراموش هم نمی‌کند، که در حالیکه هدف زنان بورژوا حفظ و تأمین رفاه خودشان در چهارچوب جامعه متخاصم ما است، هدف ما این است که در جای دنیای کهنه قدیم، برج و باروی پر عظمت کار جمعی، دنیای گرما بخش همبستگی رفیقانه و آزادی را بنا کنیم.

ازدواج و مشکل خانواده

حال بیایید به جنبه دیگری از مسأله زن، یعنی مسأله خانواده، بپردازیم. اهمیتی که حل این مسأله مبرم و پیچیده برای رهایی واقعی زنان دارد کاملاً شناخته شده است. مبارزه برای حقوقی سیاسی، برای بدست آوردن حق گرفتن دکتر و دیگر مدارک تحصیلی، و برای مزد مساوی در مقابل کار مساوی، کل پیکار برای تساوی را تشکیل نمی‌دهد. برای آزادی واقعی، زن باید زنجیرهای سنگین اشکال موجود خانواده که کهنه و ظالمانه‌اند را از دست و پای خود باز کند. برای زنان، حل مسأله خانواده به هیچوجه کم اهمیت‌تر از دستیابی به تساوی سیاسی و استقلال اقتصادی نیست.

در خانواده امروزی، که ساختارش از طریق سنت و قانون تثبیت شده است، زن نه تنها بمثابه یک فرد بلکه بمثابه همسر و مادر مورد ستم قرار می‌گیرد. در اکثر کشورهای متمدن دنیا، قانون مدنی زنان را بدرجات مختلف در وابستگی به شوهر قرار می‌دهد، و به شوهر نه تنها حق تصاحب دارایی همسرش را، بلکه حق سلطه اخلاقی و جسمانی بر او را نیز می‌دهد....

آنجا که بندگی رسمی و حقوقی زنان تمام می‌شود، نیروی که آنرا "افکار عمومی" می‌نامیم کار خود را آغاز می‌کند. این "افکار عمومی" توسط بورژوازی و با هدف حفظ "نهاد مقدس مالکیت" بوجود آمده و حمایت می‌شود. ریای "اخلاقیات دوگانه" سلاح دیگری است.

جامعه بورژوازی با منگنه اقتصادی وحشیانه اش، یعنی با پرداخت مزد بسیار نازل در مقابل کار زن، او را درهم می شکند. زن از حقوق شهروندیش برای آنکه صدایش را در دفاع از منافعش بلند کند محروم است؛ در عوض تنها بزرگوارانه راه دیگری پیش پایش گذاشته می شود: قید ازدواج یا آغوش گشوده فحشاء - حرفه ای منفور و مطرود در انتظار عمومی، اما مورد تشویق و حمایت در نهان. آیا لازم است که بر جوانب تاریک زندگی زناشویی کنونی ورنجهایی که زنان در ارتباط با موقعیتشان در ساختار خانواده کنونی تجربه می کنند، تاکید کنیم؟ در این باره تاکنون بسیار چیزها گفته و نوشته اند. ادبیات پر است از تصاویر غمگین گرفتار شدن در دام زندگی زناشویی و خانوادگی. چه زیاده درام های روان شناسانه ای که به نمایش درمی آید! چه زندگی ها که فلج می شود! در این جا تنها تذکر این نکته اهمیت دارد که ساختار نوین خانواده زنان تمام اقشار و طبقات را، به درجات مختلف، تحت ستم قرار می دهد. مادر جوان، متعلق به هر قشری از جامعه که باشد مورد اذیت و آزار و رسوم قرار می گیرد؛ قانون، زنان بورژوا، زنان پرولتر و دهقان، همه و همه را تحت قیمومیت شوهرانشان قرار می دهد.

پس آیا ما سرانجام آن جنبه مساله زن که حول آن زنان تمام طبقات می توانند با هم متحد شوند، را پیدا نکرده ایم؟ آیا زنان نمی توانند علیه شرایط ستم بارشان متحداً مبارزه کنند؟ آیا امکان پذیر نیست که درد ورنج مشترک زنان در این مقطع از زمان چنگالهای خصومت طبقاتی را نرم کرده و برای زنان متعلق به اردوگاههای مختلف آرمانهای مشترک و زمینه عمل مشترک فراهم کند؟ آیا ممکن نیست که بر پایه اهداف و خواستههای مشترک همکاری ما بین زنان بورژوا و زنان پرولتر صورت تحقق بخود پذیرد؟ فمینیست ها برای اشکال آزادتر ازدواج و "حق مادر شدن" مبارزه می کنند؛ آنان فریادشان را در دفاع از فاحشه، انسانی مورد آزار همگان، بلند می کنند. ببینید ادبیات فمینیستی آنجا که اشکال جدید روابط زن و مرد را جستجو می کند، و آنجا که پیگیرانه خواسته "تساوی اخلاقی" دو جنس را مطرح می کند، تا چه اندازه غنی است. در عرصه اقتصادی، زن بورژوا لنگ لنگان بدنبال ارتش

چند ملیونی زنان پرولتر ، که راه را برای " زن جدید " می‌گشاید ، روانند. با وجود این ، آیا واقعیت ندارد که در عرصه پیکار برای حل مساله خانواده این فمینیست‌ها هستند که برتری دارند؟

اینجا در روسیه ، زنان بورژوازی متوسط - آن ارتش مزد- بگیران مستقل که در سالهای ۱۸۵۰ به بازار کار پرتاب شده‌اند - مدت‌ها است در عمل به حل بسیاری از جنبه‌های درهم و مغشوش مساله ازدواج توفیق یافته‌اند . آنان شجاعانه روابط انعطاف‌پذیرتری را که برآورنده نیازهای این قشر اجتماعی است جانشین خانواده " خشک و محکم " ازدواج کلیسایی سنتی نموده‌اند . اما حل ذهنی این مساله توسط زنان بطور منفرد وضع را تغییر نمی‌دهد و تصویر تاریک کلی زندگی خانوادگی را از یکنواختی در نمی‌آورد . اگر نیرویی هست که شکل نوین خانواده را از هم می‌پاشد ، آن تلاشهای خارق‌العاده افراد جداگانه و نیرومند نیست ، بلکه نیروهای بیجان و مقتدر تولید است که بطور سازش‌ناپذیر زندگی را برشالوده‌های نوین بنا می‌کند

مبارزه قهرمانانه و انفرادی زنان جوان دنیای بورژوازی ، مبارزه قهرمانانه آنها که شمشیرها را از رو بسته‌اند و از جامع‌ه‌حق " شهامت دوست داشتن " بدون امرونی و زنجیر را مطالبه می‌کنند ، باید سر مشقی برای تمام زنان اسیر و پژمرده در زنجیرهای خانواده قرار گیرد . اینست آنچه فمینیست‌های آزاده تر در خارج ، و تساوی طلبان ترقی خواه مادر داخل موعظه می‌کنند . در نظر آنان مساله زن بدون در نظر گرفتن شرایط خارجی قابل حل است ؛ مساله ایست که مستقل از تغییرات ساختار اقتصادی جامع‌ه حل می‌شود - تلاشهای انفرادی و قهرمانانه افراد کافی است . خیلی ساده ، همین که زن " جرات کند " مساله ازدواج حل است . اما زنان کمتر قهرمان ، بایستی اعتمادی سرمی‌جنبانند که ؛ " این مبارز طلبی همانا زیبنده قهرمانان زن داستانهاست که نویسنده تیزبین با اعطای استقلال فراوان ، یاران فداکار و خصوصیات فوق العاده در افسونگری ، ساز و برگشان را برای مبارزه طلبی مهیا کرده است . آنان که دستشان خالی و مزدشان نا کافی است ، یار و یاور و افسونگری

چندانی هم ندارند، آنها چه کنند؟ مساله مادر شدن بر فکر زنی که برای رسیدن به آزادی می کوشد سنگینی می کند. آیا "عشق آزاد" ممکن است؟ آیا ممکن است که با وجود ساختار اقتصادی جامعه ما، عشق آزاد بعوض آنکه استثنائی منفرد باشد، به پدیده‌ای عام، به اصلی پذیرفته شده، بدل شود؟ آیا ممکن است عامل مالکیت خصوصی را در ازدواج امروزی نادیده گرفت؟ آیا ممکن است، در جهانی فردگرا، قرارداد رسمی ازدواج را نادیده گرفت بدون آنکه به منافع زنان لطمه‌ای وارد شود؟ چرا که قرارداد زناشویی تنها ضمانت موجود است برای اینکه تمام مشکلات مادر شدن تنها بدوش زنان نیافتد. آیا آنچه زمانی برای کارگر مرد اتفاق افتاد برای زن اتفاق نمی‌افتد؟ الغاء قوانین صنفی (guild regulations) بدون برقرار ساختن روابط جدید ناظر بر شیوه رفتار کارفرمایان، به حاکمیت سرمایه بر کارگران اقتدار مطلق بخشید. شعار فریبنده "آزادی عقد قرارداد کار و سرمایه" ابزاری برای استثمار عریان کاربوسيله سرمایه شد. ایده "عشق آزاد" که مستمرا در جامعه طبقاتی کنونی عرضه شده، بجای آنکه زن را از از سختی های زندگی خانوادگی آزاد سازد، بطور حتم باری جدید - مسئولیت پرورش دست تنها و بدون کمک فرزند - را بدوش او خواهد گذاشت.

تنها مجموعه ای از اصلاحات بنیانی در عرصه روابط اجتماعی - اصلاحاتی که تعهدات را از خانواده به جامعه و دولت منتقل کنند - می تواند شرایطی خلق نماید که در آن اصل "عشق آزاد" بتواند تا حدی جامعه عمل بیوشد. ولی آیا می توان انتظار جدی داشت که دولت طبقاتی نوین، هر قدر هم که دموکراتیک باشد، وظائفی را در قبال مادران و فرزندان بر عهده گیرد، وظائفی که انجام آنها در حال حاضر برعهده واحد منفرد، یعنی خانواده نوین قرار دارد؟ تنها، تحول بنیانی کلیه مناسبات تولیدی می تواند پیش شرط های اجتماعی لازم را برای حمایت از زنان در مقابل جنبه های منفی فرمول "عشق آزاد" فراهم کند. آیا ما خبر از هرزگیها و ناهنجاریهایی که در شرایط کنونی مترصدند خود

را زیر این نام مناسب جا بزنند، نداریم؟ تمام آن آقایان مالک و مدیر موسسات صنعتی را در نظر بیاورید که زنانی را از بین کارکنان و کارمندان دفتریشان، با استفاده از تهدید اخراج برای رسیدن به هدف، وادار می کنند هوسهای جنسی شان را بر آورند. آیا آنان به روش خود "عشق آزاد" را بعمل در نمی آورند؟ آیا تمام آن "اربابان خانه" که به خدمتکارانشان تجاوز می کنند و آنها را حامله بخیابان می اندازند، به فرمول "عشق آزاد" وفادار نیستند؟

هواداران "عشق آزاد" معترضند که: "اما ما از این نوع آزادی حرف نمی زنیم. برعکس ما خواستار پذیرش "اخلاقیات یگانه" ای که هر دو جنس را بطور مساوی مقید سازد هستیم. ما به امتیاز جنسی جاری معترضیم و تنها پیوند آزاد بر اساس عشق واقعی را اخلاقی می دانیم". اما دوستان عزیز، شما فکر نمی کنید که "ازدواج آزاد" ایده آل شما، وقتی در شرایط جامعه کنونی به عمل درآید، احتمالاً نتایجی ببار می آورد که تفاوتش با سوء استفاده از آزادی جنسی بسیار کم خواهد بود؟ اصل "عشق آزاد" تنها زمانی عملی است - بی آنکه بدنبال خود رنج تازه ای برای زنان ببار آورد - که زنان از تمامی آن بارهای مادی که اکنون وابستگی دوگانه ای، به سرمایه و به شوهر، برایشان ایجاد می کنند رها شوند. با به سر کار رفتن زنان و حصول استقلال اقتصادی، امکانات چندی برای تحقق "عشق آزاد"، بخصوص برای زنان پُر درآمد و متعلق به قشر روشنفکر بروز می کند. اما وابستگی زنان به سرمایه باقی میماند، و این وابستگی هرچه زنان پرولتر بیشتری نیروی کارشان را بفروشند افزایش می یابد. آیا شعار "عشق آزاد" قابلیت آن را دارد که شرایط اسفناک آن زنانی را که تنها درآمد بخور و نمیری دارند بهبود بخشد؟ و بهر حال، آیا "عشق آزاد" هم اکنون در میان طبقات کارگر عمل نمی شود، و آنها در چنان سطح وسیعی که بورژوازی هم اکنون بیش از یکبار زنگ خطر را صدا در آورده و علیه "هرزگی" و "بی اخلاقی" پرولتاریا لشکرکشی کرده است؟ باید توجه داشت که وقتی فمینیست ها در مورد اشکال جدید همزیستی خارج از حیطه ازدواج، که زن بورژوازی آزاده

باید مد نظر داشته باشد، حرارت بخرج می دهند، صحبت از "عشق آزاد" است، اما هنگامیکه طبقه کارگر مورد بحث است همین روابط بسیار تمسخر و تحقیر "هرج و مرج در روابط جنسی" نامیده می شود. این است جمع بندی نظرات آنها.

اما برای زنان پرولتر در حال حاضر، نتیجه هر رابطه‌ای، اعم از آنکه کلیسا آنرا تطهیر کرده باشد یا نه، بیک اندازه سخت است. برای همسران و مادران پرولتر، نکته اساسی در تشکیل خانواده و ازدواج نه مسأله شکل خارجی مقدس یا دنیوی آن، بلکه در شرایط اجتماعی و اقتصادی ملازم آن است، شرایطی که تعهدات پیچیده زن متعلق به طبقه کارگر را معین می سازد. البته این مسأله که آیا شوهرش این اختیار را دارد که مزد او را صاحب شود، آیا قانون این حق را به شوهرش داده است که مجبورش سازد علیرغم میلش با او زندگی کند، آیا شوهرش قادر است فرزندان او را از او بگیرد، و امثالهم، برای او هم مهم است. معذا وجود اینگونه مفاد در قانون مدنی نیست که موقعیت زن را در خانواده تعیین می کند، و نه این مفاد هستند که ابهام و پیچیدگی مسأله خانواده را موجب می گردند. مسأله روابط برای اکثریت زنان تنها زمانی دیگر اینچنین دردآور نخواهد بود که جامعه زنان را از خرده کاریهای خانه داری که در حال حاضر، یعنی با وجود اقتصاد خانگی منفرد و پراکنده، غیر قابل اجتنابند، رها سازد و مسئولیت نسل جوانتر را خود بعهده بگیرد، مادری را حمایت کند و مادر را حداقل برای اولین ماههای بعد از تولد در اختیار فرزندش بگذارد.

در اعتراض به قرارداد ازدواج کلیسایی قانونی و مقدس، فمینیست ها با یک بیت می جنگند. در حالیکه زنان پرولتر علیه عوامل بنیادی شکل نوین ازدواج و خانواده می جنگند. آنان آگاهند که با تلاششان برای تغییر بنیانی شرایط زندگی به اصلاح روابط مابین دو جنس نیز کمک می کنند. در اینجا ما تفاوت اصلی موجود بین شیوه

برخورد بورژوازی و پرولتری به مساله خانواده را می بینیم .

فمینیست‌ها و اصلاح طلبان اجتماعی وابسته به اردوگس‌ها بورژوازی، درحالی‌که به امکان ایجاد اشکال جدید خانواده و اقسام جدید روابط زناشویی بر متن نکبت‌بار جامعه طبقاتی کنونی ، به‌نحو کوتاه‌بینانه‌ای معتقدند، در جستجوی این اشکال جدید، خود را در کلاف سردرگمی گرفتار می‌کنند. گویا تصور می‌کنند لازم است این اشکال را به هر قیمت‌که شده اختراع نمود، حتی اگر خود زندگی هنوز آنها را بوجود نیاورده باشد. معتقدند اشکال نوینی از روابط جنسی باید وجود داشته باشد که بتواند مساله پیچیده خانواده را در چهارچوب شرایط اجتماعی کنونی حل کند. و ایدئولوگ‌های دنیای بورژوازی - روزنامه نگاران ، نویسندگان و زنان پیشتاز و مبارز راه رهایی زن - یکی بعد از دیگری "نوشدارو" و "فرمول" جدیدشان " برای حل مساله خانواده" را عرضه می‌کنند.

چقدر این فرمول‌های ازدواج تخیلی بنظر می‌رسند. ضعف‌این مُسکن‌ها وقتی آشکار می‌شود که در متن تیره واقعیت‌ساختار خانواده نوین بررسی‌شان کنیم. پیش از آنکه بتوان این فرمول‌های " روابط آزاد" و "عشق آزاد" را بعمل درآورد، مقدم بر هر چیز لازم است که اصلاحی بنیانی در روابط اجتماعی موجود ما بین مردم بوجود آید. بعلاوه نُرْم‌های (هنجارهای-م) اخلاقی، جنسی و روانی بشریت می‌باید از بیخ و بن متحول شود. آیا انسان معاصر از نظر روانی قادر است با "عشق آزاد" کنار بیاید ؟ درباره حسادت‌که حتی روح بهترین انسانها را می‌خورد چه می‌توان کرد ؟ و همین‌طور درباره آن حس عمیق و ریشه‌دار مالکیت که می‌خواهد نه تنها جسم بلکه روح دیگری را نیز به تملک در آورد ؟ عجز در احترام واقعی به فردیت دیگری ؟ و این عادت‌که یا باید خود را تابع معشوق کرد و یا معشوق را تابع خود ؟ و احساس تلخ و نومیدانه ترک‌شدن ، و تنهایی بی‌حد و حصری که وقتی معشوق دیگر انسان را نمی‌خواهد و او را ترک می‌کند، به وی دست می‌دهد ؟

انسان تنها که تاکنه وجودش فردگراست ، درکجا می‌تواند تسلی یابد؟ کلکتیو (collective) ، باخوشی‌ها و سرخوردگی‌ها و آمالش ، بهترین مفرّ برای انرژیهای حسی و فکری فردا است . اما آیا انسان نوین قادر است بنحوی در این کلکتیو فعالیت کند که تاثیر و تاثرات متقابل ناشی از این فعالیت را احساس نماید؟ آیا زندگی کلکتیوی در حال حاضر واقعا قداراست جایگزین خوشی‌های شخصی پیش‌پا افتاده گردد؟ بدون آن روح همزاد "یگانه" منحصر بفرد حتی انسان سوسیالیست ، انسان کلکتیویست نیز در دنیای خصمانه کنونی کاملاً تنها است ؛ فقط در میان طبقه کارگر است که ما جلوه کم‌رنگی از آینده ، از روابط هماهنگ تر و اجتماعی‌تری ما بین مردم را می‌بینیم . مشکل خانواده به اندازه خود زندگی پیچیده و دارای جوانب مختلف است . نظام اجتماعی ما قادر به حل آن نیست . فرمولهای دیگری برای ازدواج مطرح شده است . چندین زن ترقیخواه و متفکر اجتماعی ، پیوند زناشویی را تنها روشی برابر تولید مثل می‌دانند . آنان بر این عقیده‌اند که ازدواج بخودی خود هیچ ارزشی برای زن ندارد - مادر شدن هدف و مقصود مقدس و وظیفه او در زندگی است . به لطف وجود هواداران ملهم از این فرمولها ، از قبیل روت بری (Ruth Bray) و الین کی (Ellen Key) ، آن ایده آل بورژوازی که مونث بودن زن را بر انسان بودنش مقدم می‌دارد ، هاله تقدس مترقی‌ای بدست آورده است . ادبیات غیر روسی شعار مطرح شده از جانب این "زنان پیشرو" را با شور و شوق قاپیده است . و حتی در روسیه ، در دوره پیش از طوفان سیاسی (۱۹۰۵) ، یعنی پیش از آنکه ارزشهای اجتماعی مورد سوال و تجدید نظر قرار بگیرند ، مساله مادر شدن توجه جراید را بخود جلب کرده بود . شعار " حق مادر شدن " نمیتواند در محافل وسیعی از زنان ایجاد واکنش نکند . بنا بر این ، برغم این حقیقت که گفته‌های فمینیست‌ها در این رابطه گفته‌هایی تخیلی بود ، مساله مهم‌تر و بحث‌انگیزتر از آن بود که زنان را جلب نکند .

"حق مادر شدن" از آن نوع مسائلی است که نه تنها زنان طبقه بورژوا بلکه همچنین ، و حتی بمقیاس وسیع‌تری ، زنان پرولتسر

از آن تاثیر می‌پذیرند. حق مادر شدن - اینهاست آن لغات طلایی که "به قلب هر زنی" می‌نشیند و آن را به طپش درمی‌آورد. حق تغذیه فرزند "خود" با شیرخویشتن و نظاره گر اولین نشانه های بیدار شدن شعور در او بودن، داشتن حق مراقبت از جسم کوچک او و داشتن حق محافظت از روح ظریفش در مقابل سختی ورنج اولین قدمهای زندگی - چه مادری است که از این خواستها پشتیبانی نکند.

اینطور بنظر می‌رسد که ما با زهم با مساله‌های برخورد کرده‌ایم که می‌تواند بمثابه نقطه وحدت‌دهنده دیگری ما بین زنان متعلق به اقشار مختلف اجتماعی، بکار آید؛ بنظر می‌رسد که سرانجام پل وحدت‌دهنده زنان متعلق بدو دنیای متخاصم رایافته‌ایم. بی‌شک برای کشف آنچه زنان ترقیخواه بورژوا از "حق مادر شدن" می‌فهمند در موضوع دقیق‌تر شویم. آنگاه می‌توانیم به این نکته پی ببریم که آیا زنان پرولتار واقعاً می‌توانند با راه‌حلهایی که مبارزین بورژوازی تساوی حقوق برای مشکل مادر شدن در نظر دارند توافق کنند یا نه. مادر شدن در چشم توجیه‌کنندگان سینه‌چاکش از ویژگی تقریباً مقدسی برخوردار است. در تلاش برای شکست و نابودی آن تعصبات نادرستی که به زن بخاطر درگیر شدن در یک فعالیت طبیعی - بچه‌دار شدن تنها به این دلیل که آن فعالیت تایید قانون را ندارد، برچسب می‌زنند، مبارزین حق مادر شدن از لبه دیگر بام افتاده‌اند. برای آنان مادر شدن هدف زندگی زن شده است....

دل‌بستگی بی حد و حصر این کی به تعهدات مادری و خانوادگی او را وادار می‌کند بما اطمینان دهد واحد خانوادگی منفرد و مجزای حتمی در جامعه‌ای که تحولی سوسیالیستی بخود دیده‌است، همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد. تا آنجا که او می‌بیند، تنها تغییری که بوجود می‌آید این خواهد بود که هر گونه عامل جنبی مصلحت و نفع مادی از پیوند زناشویی زدوده خواهد شد، پیوندی که بر اساس تمایلات متقابل، بدون هیچ آئین و تشریفات بستگی می‌شود - عشق و ازدواج حقیقتاً مترادف خواهند شد. اما واحد خانوادگی منفرد نتیجه دنیای فردگرایی نوین است، با تمام رقابت و چشم و هم‌چشمی، فشار و تنهایی‌هایش؛ خانواده منفرد

زاده هیولای کریه نظام سرمایه‌داری است. و هنوز این کی امید دارد که خانواده را برای جامعه سوسیالیستی به ارث گذارد. درست است که وابستگی های خونی و خویشی در حال حاضر غالباً بعنوان تنها پشتوانه در زندگی، تنها پناهگاه در ایام سختی و تنگدستی بکار می‌آید، اما آیا این وابستگی ها از نظر اخلاقی و اجتماعی در آینده ضروری خواهند بود؟ کی به این سوال پاسخ نمی‌دهد. کی احترام عاشقانه‌ای برای خانواده "ایده آل"، این واحد خودپرستانه بورژوازی متوسط که سینه‌چاکان ساختار جامعه بورژوازی در آن با چنان ترس و احترام می‌نگرند، قائل است.

اما این تنها این کی با استعداد، اما بی ثبات، نیست که راهش را در تضادهای اجتماعی گم می‌کند. احتمالاً هیچ مساله دیگری مثل مساله ازدواج و خانواده وجود ندارد که سوسیالیستها خود اینقدر کم در موردش اتفاق نظر داشته باشند. اگر قرار بود ما از سوسیالیست ها تحقیقی بعمل آوریم، نتیجه حاصله به احتمال قوی بسیار عجیب می‌نمود. آیا خانواده بتدریج از میان می‌رود؟ یا اینکه زمینه‌هایی وجود دارد که ما را معتقد سازد ناهنجاریهای کنونی نهاد خانواده تنها یک بحران گذراست؟ آیا شکل کنونی خانواده در جامعه آینده پابرجا میماند، یا همراه نظام سرمایه‌داری نوین بخاک سپرده خواهد شد؟ پاسخی که به این سوالات داده می‌شود می‌تواند بسیار متنوع باشد....

با انتقال وظایف آموزشی از خانواده به جامعه، آخرین رشته نگاه دارنده خانواده منفرد نوین گسسته خواهد شد؛ روند اضمحلال آن حتی با شتاب بیشتری پیش خواهد رفت، طرح‌های درهم و پریده رنگ روابط زناشویی آینده بتدریج ظاهر خواهد شد. درباره این طرح‌های کلی نامشخص، که در پشت تاثرات امروزی پنهانند چه میتوان گفت؟ آیا باید با زهم این را تکرار کرد که شکل اجباری ازدواج کنونی جای خود را به پیوند آزاد عشاق خواهد داد؟ ایده آل عشق آزاد که در تصورات تشنه زنان مبارز راه‌هایی نقش می‌بندد بدون شک تا حدودی با آن نرم روابط بین دو جنس که جامعه آینده تثبیتش خواهد کرد

مطابقت دارد. مع الوصف، تاثیرات اجتماعی چنان پیچیده و کنسش متقابل آنها چنان متنوع است که ممکن نیست از پیش بتوان گفت در آینده، هنگامی که کل نظام از بیخ و بن تحول یافته، روابط چگونه خواهند بود. اما تکامل تدریجی روابط بین دو جنس خود گواه روشنی است بر اینکه ازدواج آیینی و خانواده منفرد اجباری محکوم به فناست.

مبارزه برای حقوق سیاسی

فمینیست‌ها پاسخ انتقاد ما را اینطور می‌دهند: حتی اگر استدلال‌هایی که پایه‌های دفاع ما از حقوق سیاسی زنان تشکیل می‌دهد بنظر شما نادرست بیاید، آیا این از اهمیت خود خواست، که برای فمینیست‌ها و نمایندگان طبقه کارگر بیک اندازه مبرم است، می‌گاهد؟ آیا زنان متعلق به دو اردوگاه اجتماعی بخاطر آرمانهای سیاسی مشترکشان، نمی‌توانند مانع تخاصم طبقاتی را که آرمانها را از هم جدا می‌کند از پیش پا بردارند؟ بطور حتم آنان قادرند مبارزه مشترکی را علیه نیروهای خصمانه‌ای که محاصره‌شان کرده است پیش ببرند؟ جدایی بین بورژوازی و پرولتاریا، تا آنجا که پای سایر مسائل در میان است، اجتناب ناپذیر خواهد بود. ولی در مورد این مساله خاص، فمینیست‌ها تصور می‌کنند، زنان طبقات مختلف اجتماعی هیچگونه تفاوتی با هم ندارند.

فمینیست‌ها مرتبا با تلخی و سردرگمی به این استدلالها برمی‌گردند، و در اینکه نمایندگان طبقه کارگر از یکی کردن نیروها در مبارزه برای حقوق سیاسی زنان سرباز می‌زنند، جهت‌گیریهای یکجانبه و از پیش شکل گرفته‌ای را می‌بینند. آیا واقعا اینطور است؟ آیا آرمانهای سیاسی آنان کاملاً یکسان است، یا این تخاصم طبقاتی است که در این مورد هم مانند سایر موارد راه ایجاد یک ارتش تجزیه ناپذیر و ماوراء طبقاتی متشکل از زنان را سد می‌کند. پیش از آنکه بتوان خطوط کلی تاکتیک‌هایی را که زنان پرولتر در به‌چنگ آوردن حقوق سیاسی برای جنس خود بکار خواهند گرفت تعیین نماییم، ناگزیر می‌بایست به این سوال

پاسخ گفت .

فمینیست‌ها ادعا می‌کنند که طرفدار اصلاح اجتماعی هستند ،
و بعضی از آنها حتی می‌گویند که طرفدار سوسیالیسم‌اند - البته در آینده
بسیار دور - اما خیال ندارند که در صفوف طبقه کارگر برای تحقق
این اهداف مبارزه کنند . بهترین آنها با صداقت خامی معتقد است
که همینکه دستش به کرسی وکالت برسد خواهد توانست دردهای اجتماعی
را علاج کند ؛ اینها دردهایی است که ، بزعم آنان ، چون مردان بنا
خودپرستی ذاتیشان حاکم بر اوضاع بوده‌اند ، بوجود آمده است . هر قدر
هم که نیات گروههای جداگانه فمینیست‌ها در مورد پرولتاریا خیر
باشد ، هر بار که مساله مبارزه طبقاتی بمیان آمده . آنان با وحشت
میدان نبرد را ترک گفته‌اند . فمینیست‌ها به این نتیجه می‌رسند که
علاقه‌ای ندارند در آرمانهای بیگانه دخالت کنند ، و ترجیح می‌دهند به
گوشه لیبرالیسم بورژوایی که برایشان بسیار راحت و آشناست پناه
ببرند .

خیر ، هر قدر هم که فمینیست‌های بورژوا بکوشند جلوی بروز
هدف واقعی آمال سیاسی‌شان را بگیرند ، هر اندازه هم که به خواهبران
جوانترشان اطمینان دهند که دخالت در زندگی سیاسی برای زنان طبقه
کارگر نوید منافع بی شماری را می‌دهد ، روح بورژوایی که در سراسر
جنبش فمینیستی نفوذ دارد ، حتی به خواست تساوی حقوق سیاسی بنا
مردان هم که بنظر یک خواست عمومی زنان می‌آید ، رنگ طبقاتی میدهد .
اهداف و درک‌های مختلف از اینکه حقوق سیاسی چگونه باید مورد استفاده
قرار گیرند ، شکاف پرنشدنی‌ای بین زنان بورژوا و پرولتر بوجود
می‌آورد . این نکته ، این حقیقت که وظایف آنی دو گروه زنان تاحدی
برهم منطبق است را نقض نمی‌کند ، زیرا نمایندگان کلیه طبقاتی که به
قدرت سیاسی دسترسی دارند بیش از هر چیز می‌کوشند قانون مدنی را که در
هر کشوری ، بدرجات مختلف ، نسبت به زنان تبعیض قائل می‌شود ، تغییر
دهند . زنان برای تغییرات قانونی‌ای که شرایط کار بهتری برایشان
فراهم می‌کند تلاش می‌کنند ؛ در مقابل مقرراتی که به فحشاء جنبه قانونی

می‌دهد و غیره ، متحد می‌ایستند . با این حال انطباق این وظایف آنسی ماهیتی صرفاً صوری دارد . زیرا ، بحکم منافع طبقاتی متضاد ، برداشت دو گروه متخاصم از این اصلاحات ، ناگزیر دوبرداشت شدیداً متضاد خواهد بسود

غریزه طبقاتی - فمینیست‌ها هرچه می‌خواهند بگویند - همواره چیرگی خود را بر شور و شرای ناب‌سیاست‌بازی "ما و راه طبقاتی" نشان می‌دهد . تا آنجائیکه تساوی زنان بورژوا و "خواهران جوانترشان" در عدم تساوی اجتماعی آنهاست ، گروه اول می‌تواند با صداقت کامل ، تلاش‌های عظیمی در راه دفاع از منافع عمومی زنان بخرج دهد . اما همینکه موانع فروریختن زنان بورژوا به فعالیت سیاسی راه یافتند ، این حامیان پیشین "حقوق همه‌زنان" تبدیل به حامیان سینه‌چاک امتیازات ویسزه طبقه خود می‌گردند ، و راضی به این‌که خواهران جوانترشان را بسی هیچ حقوقی بحال خود رهاکنند . به این ترتیب وقتی فمینیست‌ها با زنان کارگر صحبت از نیاز به مبارزه مشترک برای تحقق چیزی بنام اصل "عمومی زنان" می‌کنند ، طبیعی است که زنان طبقه کارگر به آنها بسی اعتماد باشند .

سال ۱۹۰۹

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com